

نیم‌نگاهی به مفهوم امنیت

نویسنده: دکتر مهرداد میر عرب □ مترجم: سید عبد القیوم سجادی

تعریف فرهنگ لغات از امنیت، عبارت است از: در معرض خطر نبودن یا از خطر محافظت شدن. امنیت همچنین عبارت است از: رهایی از تردید، آزادی از اضطراب و بیمناکی و داشتن اعتماد و اطمینان موجه و مستند. امنیت، خواه فردی، ملی یا بین‌المللی، در زمره مسایلی است که انسان با آن مواجه می‌باشد. امنیت به صورت وسیع، در مفهومی به کار گرفته شده که به صلح، آزادی، اعتماد، سلامتی و دیگر شرایطی اشاره می‌کند که فرد و یا گروهی از مردم، احساس آزادی از نگرانی، ترس، خطر یا تهدیدات ناشی از داخل یا خارج را داشته باشند. هر چند آن‌گونه که باری بوزان (Bozan) استدلال می‌کند، مفهوم امنیت فی‌نفسه در کاربرد عامی که در روابط بین‌الملل و دیگر رشته‌ها دارد و به نظر می‌رسد که به‌عنوان یک مفهوم سازمان‌یافته محوری از سوی سیاستمداران و محققان مورد پذیرش قرار گرفته باشد، با ادبیات شدیداً نامنسجمی روبروست. بوزان استدلال می‌کند که بخش وسیع و موفق مطالعات موجود در بخش تجری به مسایل و موضوعات امنیت ملی معاصر مربوط می‌گردد. بیش‌ترین آثار از گرایش مطالعات استراتژیک استخراج شده است. به همین دلیل، امنیت بر محوریت هنجاری تمرکز یافت. فصل مشترک سیاست‌های خارجی، اقتصادی و نظامی کشورها، در حوزه‌های

متغیر یا مورد منازعه و ساختار عام روابطی که آنها به وجود می‌آورند، برای تحصیل امنیت ملی یا بین‌المللی، همه در اصطلاح «آرمان‌ها» تجزیه و تحلیل شده‌اند. به هر حال تا ظهور نگرانی‌های اقتصادی و محیطی در خلال دهه ۱۹۷۰، مفهوم امنیت به ندرت به غیر از پالیسی (سیاست) منافع بازیگران خاصی اشاره می‌کرد و تا اواخر دهه ۱۹۸۰ در مباحث امنیت محوریت بعد نظامی هنوز مورد تأکید بود.

بوزان در مورد چارچوب مفهومی امنیت، ارجاعات چندی را قبل از ۱۹۸۰ معرفی می‌کند که بر اساس آن، هنوز مکتب فکری منسجم وجود ندارد. ایده معمای امنیت (Security dilemma) جان هرز (John Herz) در آغاز دهه ۱۹۵۰، می‌توانست به عنوان پیشرفت مهمی پس از جنگ جهانی اول مورد توجه قرار گیرد.

هرز در اثر خود به نام «سیاست‌های بین‌المللی در عصر اتمی» (International politics in the Atomic Age) اظهار داشت که «معمای امنیت» یا «قدرت و معمای امنیت» یک حلقه اجتماعی است که در درون آن، واحدهای قدرت (نظیر کشورها یا ملت‌ها) این نکته را باز یافتند که چگونه بدون این که یک قدرت فائده‌ای وجود داشته باشد تا معیارهای رفتاری را برایشان ترسیم کند یا از آنها در برابر حملات دیگران حمایت کند، در کنار یکدیگر زندگی نمایند.

در چنین شرایطی، احساس ناامنی ناشی از سوء ظن دو سویه و ترس دو طرفه، واحدها را مجبور می‌کند که برای کسب قدرت بیش‌تر جهت دستیابی به امنیت بالاتر با هم به رقابت پردازند؛ تلاشی که فقط به دفاع از خود می‌انداشد؛ زیرا امنیت مطلق را در نهایت، غیرقابل دستیابی می‌داند. وی (هرز) معتقد است که این معما، و نیز نامطلوب بودن فاکتورهای پرخاش‌گرانه برای به‌چنگ آوردن ثروت دیگران یا انحراف عمومی از طبیعت انسان، علت اساسی چیزی است که معمولاً خواست قدرت و تأکید بر آن (urge for power) را مورد اشاره قرار داده و سیاست‌های قدرت (Power politics) را نتیجه می‌دهد.

«بوزان»، رهیافت هرز به معمای امنیت را به عنوان نقطه آغازین معرفی می‌کند. به هر حال، طبق نظر بایلیز (Baylis) و رنگیر (Rengger) که در آثارشان در مورد معمای امنیت در

۱۹۵۹ تقریر شد، هرز به این نکته اشاره می‌نماید که زمانی که او برای اولین بار اهمیت نخستین معمای امنیت را مطرح نمود، از آثار باتیرفیلد (Butterfield) در این موضوع بی‌خبر بوده است.

بنابر فهم باتیرفیلد (Butterfield) محرکه (dynamic) ناامنی، بر متغیر غیر دقیق منتج از ترس هابزی (Hobbesian fear) متمرکز بوده است. باتیرفیلد (Butterfield) به این مسأله اشاره می‌کند که سیاست‌های بین‌المللی به وسیله شرایط نخصمه مطلق یا معمای غیر قابل کاهشی شکل گرفته که در هندسه شدیداً متعارض انسان نهفته است. از طریق مفاهیم او، احساس «باتیرفیلد» از تراژدی روابط بین‌الملل چنین بیان می‌شود: «در ورای تعارض‌های بزرگ انسان، یک مخصمه آزار دهنده وجود دارد که در قلب تاریخ نهفته است.»

بر اساس استدلال بایلیز و رنگیر، هرز می‌گوید که وی می‌خواسته خویشتن را از این ادعای «باتیرفیلد» که معما (dialama) اساس کلیه معارضات گذشته و کنونی است، جدا سازد. هرز اشاره می‌کند که میان سیاست‌های امنیت و سیاست‌هایی به وجود آمده وسیله منافعی که در ورای امنیت معقول نهفته است، تفاوت وجود دارد. منظور او از این نکته، آن است که تمام دولت‌ها به دنبال امنیت هستند؛ اما برخی امنیتی را تعقیب می‌نمایند که به شدت جاه‌طلبانه و بلند پروازانه هستند. در این جا هرز به عنوان یک مثال؛ رفتار هیتلر در دهه ۱۹۳۰ اشاره نموده و استدلال می‌کند که این امر به سختی قابل پذیرش بود که معمای امنیت آلمان که در قلب تعارض نهفته بود [تأمین گردد]، و مشکل تراز آن، جاه‌طلبی یک فرد یا یک رژیم برای اداره جهان است.

بایلیز (Baylis) و رنگیر (Rengger) اضافه می‌کنند که علی‌رغم تفاوت‌هایی که در تأکید هرز و باتیرفیلد (Butterfield) وجود دارد، این امر، خود گواه آن است که هر دو نویسنده این مسأله را باور داشتند که تحصیل امنیت از طریق قدرت نظامی به برانگیختن ناامنی در دیگران می‌انجامد.

دومین گام برای تعریف امنیت، توسط آرنولد و لفرز (Arnold Wolfers) برداشته شد. او در مقاله خود به نام «امنیت ملی»، امنیت را به عنوان نماد مبهم (ambiguos symbi) که احتمالاً

در کل هیچ معنای منسجمی ندارد تعریف می‌کند. او اظهار داشت که امنیت، به درجه‌ای از حفاظت ارزش‌های موجود اشاره دارد. بر اساس نقل والتر لیپمن (Walter Lippmann)، و لفرز متذکر می‌شود که: یک ملت زمانی امنیت دارد که بتواند بدون خطر، از ارزش‌های اساسی خود حفاظت کند، از جنگ اجتناب نماید و بتواند در هنگام چالش، ارزش‌های خود را با موفقیت حفظ نماید. آنچه این تعریف اشاره دارد، آن است که امنیت با توانمندی یک ملت در باز داشتن از حمله یا دفاع از آن، ظهور و سقوط می‌کند. بر اساس نظر بوزان (Buzan)، صرف نظر از آثار اصلی فوق، یک فرد فقط می‌تواند تعداد معدودی از مباحث مفهومی دیگر را در مورد امنیت که قدیمی‌تر از آنچه که به وضوح در ابتدای دهه ۱۹۸۰ آغاز گردید، بیابد. فقط از این مقطع، ابعاد بیش‌تری (نظیر اقتصادی، محیطی و غیره) به تعریف امنیت اضافه شده و نیز مفروضات سنتی تعریف گردید. ویژگی‌های کاربرد سنتی این مفهوم، در مجموعه مقالات محمد ایوب، به نام «مسئله امنیت در جهان سوم» آشکار گردید. وی می‌گوید، مفهوم امنیت آن‌گونه که به صورت سنتی به کار رفته، مبتنی بر دو مفروض مهمی است؛ ۱- تهدیدات نسبت به دولت‌ها که بر این اساس، تهدید امنیتی به صورت اساسی از مرزهای خارجی ظهور می‌کند و ۲- این تهدیدات اساساً، اگر نه انحصاراً، دارای ماهیت نظامی و معمولاً نیازمند واکنش نظامی است.

هر چند وارد کردن مسئله وابستگی متقابل در مطالعات امنیت توسط بوزان و دیگران، حوزه جدید پژوهشی را ایجاد نمود؛ اما کاربرد سنتی آن کاملاً از بین نرفته است.

جدول ۱ بیان‌گر نمونه‌های چندی از تلاش پژوهش‌گران برای تعریف مفهوم امنیت است.

جدول ۱ برخی از تلاش‌ها برای تعریف مفهوم امنیت

تعریف یا اثر	نام متفکر
فقدان و نارسایی که منجر به شورش، اغتشاش داخلی، خشونت و گسترش افراط‌گرایی می‌گردد. امنیت یعنی توسعه؛ اما نه توسعه نظامی، امنیت نه زور است و نه فعالیت نظامی؛ بلکه امنیت توسعه است.	۱-رابرت منامارا (Robert Menamara)
آثار مختصر و مفید در زمینه مشکلات کاربرد امنیت [رایه می‌دهد].	۲-هیدلی پال

	(Hedly Bull)
۳-هاگ مک دونالد (Hugh Macdonald)	او برای مواجهه با مفهوم مهم امنیت تلاش نمود؛ اما در نهایت با طبقه بندی که خود را رایه داد، در این راستا مطلوب واقع شده و عقب نشینی کرد؛ زیرا امنیت را مفهوم نارسا و گمراه کننده یافت. هانس مورتزن (Hans Mouritzen) نیز به دلایل متفاوت، به همین نقطه رسید.
۴-رابرت جرویس (Robert jervis)	وی ایده جناب رژیم‌های امنیتی را معرفی نمود که توجه را از دولت، به سطح تحلیل سیستم منتقل نمود.
۵-گیرت کرل (Gert Krel)	تلاش نمود تا تقدم محدودی از مفاهیم نظامی افراطی امنیت را از چشم انداز مطالعات صلح انجام دهد.
۶-جو زف بلاز (Jozef Balazs)	امنیت بین المللی اساساً به وسیله امنیت داخلی و خارجی سیستم‌های مختلف اجتماعی، توسعه سیستم‌هوتی مبتنی بر شرایط و اوضاع خارجی، تعیین می‌گردد. اهل فن عموماً، امنیت اجتماعی را به عنوان امنیت داخلی تعریف می‌کنند. کسار ویژه اساسی آن، تضمین قدرت سیاسی و اقتصادی طبقه حاکم بابقای سیستم اجتماعی و درجه مساوی امنیت عمومی است.
۷-یان بیلانی (Ian Bellany)	امنیت فی نفسه، آزادی نسبی از جنگ و با این انتظار برتر توأم می‌باشد که مغلوب کردن نیاستی ناشی از جنگ باشد.
۸-پنیلوپ هارتلند ثانبرگ (Penelop Hartland Thunberg)	[امنیت ملی] توانمندی یک ملت در تعقیب موفقیت آمیز منافع ملی شان است، آن گونه که خود می‌بینند در هر نقطه از جهان.
۹-والتر لپپمن (Walter Lippmann)	یک ملت در شرایطی در امنیت است که خطرات زمین رفتن ارزش‌های اساسی و تقاضایشان مبنی بر اجتناب از جنگ وجود نداشته باشد و قدرت حفظ آنها از طریق پیر و زی در جنگ دارا باشند.
۱۰-مایکل لود (Michael H.H.Loud)	امنیت ملی، شامل سیاست دفاعی سنتی و همچنین رفتارهای غیر نظامی دولت برای تضمین ظرفیت کامل خود برای بقای موجودیت سیاسی به منظور اعمال نفوذ و تکمیل اهداف ملی و بین المللی می‌باشد.
۱۱-گیاکام لوشانی (Giacomo Luciani)	امنیت ملی، احتمالاً به مفهوم توانایی مقاومت در برابر حملات خارجی تعریف شده است.
۱۲-جان مروز (John E.Mroz)	امنیت، عبارت است از: آزادی نسبی از تهدیدهای خطرناک.
۱۳-دانشکده دفاع ملی کانادا	امنیت ملی، حفاظت از شیوه زندگی پذیرفته شده مردم است و باتیازها و آرم‌های مشروع

دیگران سازگاری باشد. امنیت، شامل فارغ بودن از حمله نظامی یا فشار، آزادی از انهدام داخلی و رهایی از زوال ارزش های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای نحوه زندگی اساسی است.	(Nation Defence College (canada))
امنیت ملی، به آن بخش از سیاست حکومت اطلاق می شود که به عنوان هدف ایجاد شرایط مطلوب سیاسی ملی و بین المللی جهت حمایت یا توسعه ارزش های ملی حیاتی علیه موجودیت و توان حریفان، مورد توجه قرار گرفته است.	۱۴ فرانک تراگر (Frank N.Trager)
تهدید نسبت به امنیت ملی، رفتار یا رشته ای از حوادث است که: ۱- تهدید یکنندگان به طور چشم گیر و در دوره زمانی نسبتاً کوتاه، وضعیت زندگی شهر و نمان یک دولت را تخریب می کند. ۲- تهدید یکنندگان شخصاً حلقه انتخاب های موجود در سیاست گذاری را برای حکومت یک دولت یا افراد و مجموعه های غیر حکومتی نظیر: اشخاص، گروه ها، اصناف محدود می نمایند.	۱۵ ریچارد آلمان (Richard ullman)
امنیت رami توان به گونه ای تعلق کرد که در تئوری زبان، عمل یا زست سخن گفتن (Speech act) نامیده شده است. امنیت فی نفسه، بیان و اکت است... یا گفتن «امنیت» این دولت مورد ویژه ای را به محدوده خاصی منتقل می کند. ادعای حق ویژه برای استفاده از ابزارهای ضروری، این توسعه را محدود می کند.	۱۶ آل ویور (Ole Wever)
امنیت، در مفهوم عینی، فقلان تهدید برای حفظ ارزش ها و در مفهوم ذهنی، فقلان ترس از مورد حمله قرار گرفتن ارزش هاست.	۱۷ آرنولد وولفرز (Arnold Wolfers)
امنیت، احتمالاً به عنوان هدف که به عنوان یک حلقه تسلسلی (Consequence) تعریف گردیده است. این امر بدان معناست که ما احتمالاً نمی توانیم تشخیص دهیم که امنیت چیست؟ وجه اندازه اهمیت دارد، مگر این که باز دست دادن آن مورد تهدید قرار گیریم.	۱۸ ریچارد آلمان (Richard ullman)

عناصر اصلی که تقریباً در تمام تعاریف امنیت مشاهده می گردد، ارزش ها، خطرات یا تهدید هاست. هم ارزش های عمومی و هم تهدید های عمومی، احتمالاً به رهیافت امنیت جمعی در میان کشورهای مستقل منجر می گردد. بوزان، که رهیافت مفهومی وسیعی را در مورد مسأله امنیت ارائه داد، اصطلاح امنیت را یک مفهوم توسعه نیافته تلقی می کند. به نظر او، بیش تر ادبیاتی که برای توضیح یا تحلیل امنیت تلاش نموده و در برخی جهات هنوز نیز ادامه دارد، بر مبنای مفاهیم قدرت و صلح که به وسیله متفکران ایده الیست و رئالیست مطرح شد، مبتنی می باشد. تا دهه ۱۹۸۰، این دو رهیافت، تفکر

مسلط در مسأله امنیت ملی بود. آنها غالباً به قطبی شدن و تعارض شدید رهنمودهایی که در درون آن، مفهوم امنیت دارای نقش جنبی بود، منجر می‌گردید. رئالیست‌ها تمایل داشتند که امنیت را به عنوان پدیده‌ای منبعث از قدرت مورد توجه قرار دهند: یک بازیگر با دارا بودن قدرت کافی برای دستیابی به موقف مسلط، به امنیت به عنوان نتیجه (as a result) دست می‌یابد. تلقی که او [رئالیست] ارایه می‌دهد، زمانی به سادگی قابل فهم خواهد شد که قدرت در مفاهیم شدیداً محدودی که مورگنتا (Morgenthau) ترسیم نمود، تعریف گردد. هر چند امنیت دقیقاً به عنوان هدف مطرح شد؛ اما این تلقی که قدرت ریشه آن است، ذاتاً نتیجه معکوس و غیر مطلوب بود. ایده آلیست‌ها گرایش به این امر داشتند که امنیت را به عنوان برآیند صلح مشاهده نمایند: صلح پایدار امنیت همگانی را تأمین می‌کند.

بوزان استدلال می‌کند که مفهوم امنیت به صورت جدی، عمیق و دارای کاربری چندگانه بوده و ابزار مفید نظری برای مطالعه روابط بین الملل نسبت به «قدرت» و «صلح» می‌باشد. امنیت، به انگیزه نخستین رفتار؛ اما نه کم اهمیت، اشاره دارد که با رفتار منبعث از قدرت متفاوت می‌باشد. امنیت همچنین به چشم انداز وسیعی می‌انجامد که تمایز از آن چیزی است که به وسیله صلح تأمین می‌گردد. در یک تلفیق، این امر از یک چارچوب تحلیلی که توان مقایسه با هر چیز قابل دریافت از مفاهیم تثبیت شده و دیرینه را دارد، حکایت می‌کند. رهیافت جدید بوزان، با این گمانه همراه است که مفهوم کاملاً توسعه یافته امنیت می‌تواند میان دو حد (طرفین) قدرت و صلح مورد مطالعه قرار گرفته و بیش‌تر بینش‌های آنان را همسو نموده و مشترکات را افزایش دهد. این مفهوم ایده‌های زیادی را به وجود می‌آورد که قواعد نهادینه شده دو مکتب دیگر (ایده‌الیست و رئالیست) را به هم پیوند زده و میان سیاستمداران و روشنفکران و نیز تعیین کنندگی دو سویه و مجزای آنان پل ارتباطی ایجاد می‌کند.

مهم‌ترین تفاوت در اثر بوزان آن است که او امنیت را بخشی از مطالعات استراتژیک نمی‌داند؛ بلکه آن را عنصر مهم روابط بین الملل تلقی می‌کند. او به دلیل مبهم بودن مفهوم امنیت، برای ارایه تعریف تلاش نمی‌کند، اما به هر حال چارچوبی را ارایه می‌دهد

تا بتوان امنیت را در موارد متفاوت و شرایط مختلف مطالعه کرد.

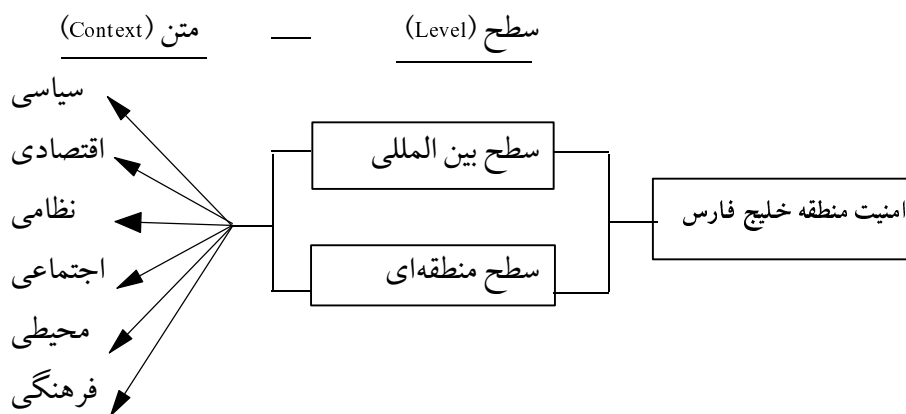
در مجموع، توافق عمومی بر سر تعریف امنیت وجود ندارد، زیرا امنیت، تحت تأثیر فاکتورهای متعدد در درجه‌های متفاوت قرار دارد: فاکتور نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیطی. بنابر این، مهم‌ترین روش برای مطالعه امنیت، جهت‌گیری پژوهش به سوی موارد تجربی است؛ جایی که نقش فاکتورهای خاصی می‌تواند مورد تعریف قرار گیرد. این روش را می‌توان امنیت در متن (Security in Context) نامید. به کار بستن امنیت در متن‌های متفاوت، احتمالاً به تفاوت کامل موضوعات پژوهش منجر می‌گردد.

برای مثال، در حالی که امنیت اجتماعی، بر کاربرد خاص مفهوم امنیت در متن (Context) اجتماعی تأکید می‌کند، امنیت در متن ملی، مفهوم مشخصی را مورد اشاره قرار می‌دهد. این امر بدان معناست که امنیت اجتماعی در ایالات متحده احتمالاً در مقایسه با امنیت اجتماعی عربستان سعودی یا ژاپن عناصر متفاوتی را در بر دارد، زیرا امنیت اجتماعی هم تمایزات اجتماعی و هم تفاوت دولت‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهد. این یک نمونه‌ای است که [بیان‌گر تفاوت امنیت اجتماعی در متن خاص است]، حتی اگر که در هر دو مورد، امنیت اجتماعی را به مفهوم حفاظت از ارزش‌های اجتماعی در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی تعریف کنیم. یا وقتی به طور مثال از امنیت منطقه‌ای سخن به میان می‌آید برای معرفی یک روش مناسب جهت مطالعه «امنیت منطقه خلیج فارس» ضرورت دارد: ۱- بررسی کاربرد عام این واژه در مطالعه جمعی کشورها و در این مورد (امنیت منطقه‌ای)؛ ۲- تعیین متن و عبارتی که در داخل آن این مفهوم می‌بایست تعریف شود.

بر اساس نظریه بوزان، امنیت منطقه‌ای مهم‌تر از موقعیتی (Situational) صرف و ماندگارتر از جنگ یا رویارویی ویژه است. امنیت منطقه‌ای به این تلقی اشاره می‌کند که در روابط امنیتی مجموعه‌ای از کشورها که مقررات جغرافیایی، آنها را در مجاورت و اتصال به هم قرار داده، حوزه‌ها و وزیر سیستم‌های مهمی وجود دارد. به هر حال همانند مفهوم امنیت، این مفهوم نیز با الهام روبرو است. در حالی که «کارولین توماس» (Carolin Thamas) در توضیح امنیت منطقه‌ای می‌گوید: «بیش‌تر مشکلاتی که جهان سوم با آن مواجه هستند، ماهیت منطقه‌ای داشته و به صورت بالقوه از طریق راه حل‌های منطقه‌ای

می‌تواند قابل حل باشد»، رضوی این مشکلات را در قالب «شرق در برابر دیگران» توضیح می‌دهد. خواه عوامل تعیین‌کننده امنیت دارای ماهیت منطقه‌ای باشد یا خارج از منطقه تحمیل شود، یا آن‌گونه که قبلاً بحث شد، ترکیبی از هر دو باشد، پژوهش منطقه‌ای نیازمند یک چارچوب روشنی است که در درون آن، عناصر و تعاملات داخلی موجود در روابط دو سویه میان آنها بتواند تعریف شوند. با توجه به مطالب فصل گذشته، «منطقه» یک زیرسیستم (Subsystem) بین‌المللی است. بنابراین، امنیت منطقه نمی‌تواند خارج از حوزه تعامل میان سیستم بین‌المللی و تحولات منطقه‌ای مورد مطالعه قرار گیرد. با در نظر داشتن اهمیت چنین تعاملی، نظریه سنتی زیرسیستم در مورد موازنه قوای محلی، هر چند بخش مهمی از امنیت محیطی محسوب می‌شود، اما به نظر «بوزان»، هرگز به صورت دقیق کارآمد نبوده؛ زیرا که بُعد خاص قدرت که بر اساس آن، پویایی قدرت بزرگ قویاً بُعد محلی آن را پنهان نموده، محدود مانده است.

به طور مثال امنیت منطقه‌ای خلیج فارس می‌تواند در یک متن یا تلفیقی از متون و شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و محیطی، بحث شود. هم چنین این امنیت می‌تواند در تعامل داخلی دولت‌ها (دولت‌های خلیج فارس) یا سطح بین‌المللی (سطح جهانی) تعریف گردد. (نمودار ۱)



در سطح منطقه‌ای، «امنیت منطقه‌ای» می‌تواند به عنوان بخش‌های عام اعضای دولت‌ها و نیازهای امنیت ملی، مورد مطالعه قرار گیرد. در سطح بین‌المللی، امنیت

منطقه‌ای به عنوان زیر مجموعه‌ی از سیستم امنیت بین‌المللی مورد پژوهش قرار می‌گیرد. بر اساس آنچه که استدلال شد، هیچ یک از دو سطح مزبور به تنهایی توانمندی ارایه یک رهیافت جامع و مبسوط را ندارد. به نظر می‌رسد ترکیبی از هر دو که اجزای عام مورد نیاز امنیت ملی اعضای دولت‌ها در روابطشان در سیستم بین‌المللی را مطالعه می‌کند، بهترین روش برای درگیر شدن با مسأله امنیت در مناطق مختلف جهان به شمار می‌رود.